خبر وقتی شد آن دولت سرا را | که دولت خانهٔ شه شد نمودار

حصاری دید چون از مشک ما بند | بدستور سپهر هفت در بند

که شد از رشک آن فردوس گشاده | سواد او ز هر کان اعلی ساده

بهفتم در در آن حصن عالی که | رود آمد ز ملک آن کارگه

بشیر آن شه را که بد آگاه | که از یوسف بشارت‌ها در گاه

بتعظیمش چنان در حجره شه سید | که چون او الی هم آمد و دید

بحکم مصلحت بهر یوسف | که تو بنشسته ای شه بتکلف

از آن شد سرخ مای جلوه بگشاد | بسوی تخت همدم در ملاک

رفیق الحی دار آن تخت سرور | سر برگاه برج خواه اختر

بروی تخت بنشستند با هم | جلال جاه شو بنشسته با هم

بهر دو بزم جلال کشور | که بنشستند کرده در راه اختر

نشستند آنکه با مستی بصحبت | نشاندند آنکه با مسند بصحبت

زبان بگشاد با صد تلطف | که شد یعقوب محو از یاد یوسف

بساط

بساط آرایی آن ساعت نگار | که آراید جلوس پادشاهی

بهر سو شد در آن مجلس منور | گل و عطر مجمرهای عنبر

معاجین کز نباتش مشک مفتوح | دماغ انجم شد چون جو ره رو

ز هر سو میوه‌های جنس ملاب | مذاق ذوق‌ها در یافت لذت

نوازش‌ها نوای نهفته ساز | ندیمان مرحبا گوینده دار

تکلف‌ها چو شد ظاهر شاه دلجو | ز مطلب گشت با یوسف سخنگو

سراسر کرد خواب خویش تقریر | که بیدار بخت شد صبح تعبیر

جواب آماده یوسف آن شد | که از بشنو گفت مغزی عیان شد

بشه گفت ای خدیو ملک ایجاد | ز عدلت مصر دولت آباد

چه درین چند گفتم ز رفتار | تو گوش بنشد مشرف غایبانه

گرت تفصیل این معنی مراد است | بگوییم چاره حکم انقیاد است

فوتتر گاوهای لاغر لاغر | برآمد خوشه‌های دانه جز آن

گشت در صحرای گردون | بچشم خود ببین شاه دانا

Copyright © King Saud University